

گفت‌وگوی «ایران» با حسن معجونی در روزهای کرونایی

به همه چیز دوروزه فکر می‌کنیم

ندا طیبی
خبرنگار



بارکد را اسکن کنید
و گزارش ویدئویی
را ببینید



حسن معجونی معتقد است کار نشد ندارد، هر چند شرایط برای او و گروه تئاتر «لیو» هم مانند دیگر تئاتری‌ها دشوار است ولی معجونی نه نومییدی را درک می‌کند و نه خستگی را و با همه انتقاداتی که دارد، می‌کوشد راه دیگری را از میان سنگلاخ‌ها بیابد. در گرماگرم دوران کرونایی درباره آینده مبهم تئاتر، فعالیت‌های گروه تئاتر لیو و نادیده گرفتن آموزش بازیگری هم کلام شدیم.

تئاتر جواب بدهد مگر اینکه تئاتری‌ها را که از قبل ضبط شده، نمایش بدهیم. شاید این شرایط کمی حیات اقتصادی ما را تهدید ولی می‌تواند فرصتی باشد برای پرداختن به چیزهایی که از آن عقب افتاده‌ایم.

■ چه چیزهایی؟

مقوله آموزش که هرگز به آن توجه نکرده‌ایم و تنها چیزی است که نادیده گرفته شده. طبیعی هم هست چون هیچ جایی نیازش را احساس نمی‌کنند. در این وضعیت می‌توانیم به لحاظ آموزشی، کمی تجدید قوا کنیم در عین حال که مستاجر هم هستیم یعنی باید جاهای دیگری فعالیت کنیم که خانه خودمان نیست.

■ آموزش مقوله پیچیده‌ای شده بویژه در شرایط فعلی، از قبل، ضعف‌ها و اتفاقات غیر حرفه‌ای زیادی در این حوزه وجود داشت بخصوص که هیچ ارزیابی از طرف هیچ نهادهی نمی‌شود. در دوره جدید با رواج آموزش آنلاین، در افسار گسیختگی فضای مجازی،

قرار نبود که تئاتر بر مبنای اقتصاد بچرخد و اینکه با آوردن یک چهره، کاری را به تئاتر تبدیل کنیم. تئاترهای زیادی، بدون هیچ چهره مشهوری، سالن را پر می‌کردند. ایرادی هم ندارد اگر تئاتر بازیگر معروفی داشته باشد ولی قرار نبود این سالن‌ها ناگهان به این شکل، به محل کسبی تبدیل شوند که درجا اجاره بگیرند و درصدها را بالا ببرند.

■ اوضاع بدتر هم شده چون هر کس می‌تواند براحتی در صفحه خود فعالیت کند. در این شرایط افراد چگونه باید تفاوت دوغ و دوشاب را بفهمند؟

با آموزش آنلاین مشکلی ندارم البته به جز آموزش بازیگری که به‌صورت آنلاین، شوخی و ناممکن است. آموزش آنلاین یک حسن دارد؛ همان کسانی که در آموزشگاه‌ها هستند، الان ناچارند رایگان آموزش بدهند که خیلی خوب است چون میزان پولی که برای دانش‌خودشان دریافت می‌کردند، خیلی بالاتر بود و الان همان دانش را به‌صورت آزاد ارائه می‌دهند. داستان زمانی به‌دست که این افراد همان اطلاعاتی را که الان در فضای آنلاین ارائه می‌دهند، در دیگر زمان‌ها در یک‌پنج‌هایی قرار می‌دادند و

■ همیشه آموزش تئاتر را برای افراد خاصی در نظر گرفته‌ایم در صورتی که اگر بخواهیم تئاتر به‌عنوان یک ضرورت در زندگی اجتماعی مردم جاری شود، اتفاقاً آموزش اهمیت خود را نشان می‌دهد. همان‌طور که اشاره کردید سالانه فارغ‌التحصیلان زیادی داریم که وارد بدنه تئاتر می‌شوند و باید برایشان ایجاد اشتغال کنیم. می‌شود آنان را به مدارس و مهدهای کودک فرستاد تا آنها صاحب شغل شوند و بچه‌ها از مزایای تئاتر بهره‌مند شوند.

این صحبت خیلی مترقی است در جامعه ما؛ نه اینکه نتوانند اتفاق بیفتد ولی ما آدم‌هایی هستیم که همه جور به همین یک هفته فکر می‌کنیم. حتی یک ماه هم برای ما زیاد است. مدام داریم زمان می‌خریم برای اینکه باشیم. این یک موضوع کاملاً بنیادی است. اولاً می‌دانیم آموزش و پرورش ما با فرهنگ‌مان دو مقوله جدا و گویی هر کدام متعلق به یک جای دیگر هستند. این فکر مترقی شما دقیقاً چیزی است که در همه کشورهای که مناسبات نسبتاً درستی دارند، اعمال می‌شود. در همه جا مقوله آموزش تئاتر از لحظه ورود کودکان به مدرسه اتفاق می‌افتد چون تئاتر صرفاً جدای از اجرا، کارکردهای دیگری هم دارد. کودکان به وسیله تئاتر



پوافصل نشستی، ایران

بازیگری دنیای عجیب و غریبی است و اصلاً این چیزی نیست که ما الان داریم می‌بینیم. ما هرگز شکل آکادمی کلاسی را حتی در شخصیات را برای یکسری جوان تعریف کنی و آنها هم بخندند. خیلی‌ها حاضرند به این آموزشگاه‌ها بروند و چیزی هم یاد نگیرند. فقط برای سلفی رفته‌اند. هر کدام سلفی ۱۰ میلیون شهریه بدهند و ۱۶ جلسه هم بنشینند. این اتفاق دارد می‌افتد و بدتر از آن کسانی هم که کمی کار بلد هستند، تحت عنوان پروژه‌های از ایده تا اجرا، کلاهدراری یا حتی عالی باشد و بعد شاگردهایی داری که همان تجربه‌های تورا دریافت می‌کنند و همه چیز به سمت یکسری تجربه‌های شخصی هدایت می‌شود. کسانی هم که در این آموزشگاه درس می‌دهند، کاری جز این نمی‌کنند. آنان هم تجربه شخصی ارائه می‌دهند. آموزشگاه‌ها یاد گرفته‌اند کسانی را که دارند مشهور می‌شوند، برای تدریس دعوت کنند. آن فرد هم که استاد خطاب شده، فکر می‌کند حتماً می‌تواند درس بدهد

■ آموزشگاه‌ها یاد گرفته‌اند کسانی را که دارند مشهور می‌شوند، برای تدریس دعوت کنند. آن فرد هم که استاد خطاب شده، فکر می‌کند حتماً می‌تواند درس بدهد و می‌پذیرد. بسیاری از آنان از همین راه پول‌های آنچنانی می‌گیرند چون روی بورس شخص روی بورس را به یک آموزشگاه بیاوری برای یک ترم کلاس شخص مشهور چه می‌تواند عرضه کند؟! می‌گیرند ولی آن شخص مشهور چه می‌تواند عرضه کند؟!

هم نمی‌شود که الزماً هر بازیگری نمی‌تواند معلم خوبی باشد و برعکس. اینها را ولی هستند. کافی است یک شخص روی بورس را به یک آموزشگاه بیاوری برای یک ترم کلاس ۱۶ جلسه‌ای ۱۰ میلیون پول می‌گیرند ولی آن شخص مشهور چه می‌تواند عرضه کند؟! تنها چیزی که می‌تواند عرضه کند، تجربه‌های شخصی تکه پاره خودش است و این تجربه‌های کوچک را همین‌طور ادامه می‌دهد و خیلی اوقات پول‌هایی که به دست می‌آورند بیشتر از بازی در سینما و تئاتر است چون شما با دو ساعت تدریس این پول را می‌گیری ولی برای بازی در فیلم به‌صورت

■ آموزش را در دانشگاه‌ها چگونه می‌بینید؟ کمی اوضاع‌شان بهتر است چون آنجا هم کسی نمی‌تواند درس بدهد. نمی‌توانم بگویم هر که در دانشگاه درس می‌دهد، فوق‌العاده است چون در دانشگاه‌ها

را از علم‌گیری و اگر چنین کنی، دور روز هم دوام نمی‌آورد. چگونه می‌خواهیم تخیل را از خودمان بگیریم. جایگاهش را نمی‌دانند. ما به همه چیز دو روزه فکر می‌کنیم در حالی که باید از همان سن کودکی تئاتر را آموزش بدهیم. قرار هم نیست همه آدم‌ها هنرمند بشوند، با تئاتر یک چیز دیگر را تمرین می‌کنند. همان‌طور که با نگهداری یک بچه گربه، جدای از بحث حمایت از حیوانات، تعهد، مراقبت و مسئولیت‌پذیری را تجربه می‌کنیم. ما با تئاتر هم خیلی چیزهای دیگر را تجربه می‌کنیم ولی این را نمی‌بینند و معتقدند تئاتر باید اهداف و حرف‌هایی داشته باشد که در تلویزیون هم گفته می‌شود ولی ما را به جایی نرساند چون زندگی فقط در همان حرف‌ها نیست. گاهی یک ورزش باد حال ما را از هزار کتاب دگرگون‌تر می‌کند. متأسفانه این چیزها را درک نمی‌کنند.

برد باشد، گروه‌ها جا داشته باشند برای کار و ببخود و بی‌جهت پول پلاتو و کرایه‌های سنگین ندهند، سالن‌ها هم برنامه مرتبی داشته باشند، می‌شد کمتر درآمد داشته باشند ولی طولانی مدت فکر کنند. شاید در این دوره به این نتیجه برسند. البته آن سالن‌هایی که تعطیل نشده‌اند. و متوجه شوند می‌توان جور دیگری هم بود.

■ شاید می‌توانستیم تئاتر خصوصی را به نوع دیگری داشته باشیم. به این صورت که حمایت از تئاتر مانند حمایت از خیریه‌ها، شامل حال معافیت مالیاتی بشود و کارخانجات با حمایت از تئاتر بخشی از مالیات خود را بپردازند. اگر چنین می‌شد، امروز در فرهنگ و هنر هم شاهد اتفاقات بهتری می‌بودیم. چرا هرگز این ضرورت مطرح نشد؟ چه کسی باید این مطالبه را بگیرد؟

ما حتی شغل مان به رسمیت شناخته نمی‌شود. تا چند سال پیش بیمه به ما تعلق نمی‌گرفت چه برسد به این ماجراها. اگر امروز تئاتر وجود دارد، بر مبنای همین مطالبات خود تئاتری‌هاست که آن را زنده نگه داشته‌اند. اگر این مطالبه نبود، مرکز هنرهای نمایشی هم وجود نمی‌داشت چون ضرورتش را خیلی درست حس نمی‌کنند. در حد سریال‌های تلویزیونی، برایشان کافی بود. نهایتاً یکی دو جشنواره مناسباتی هم برگزار می‌کردند. به تئاتر و سینما خیلی علاقه‌ای نشان داده نمی‌شود. از سرمایه‌گذارانی که برایشان می‌کنند، معلوم است. تئاتر خصوصی را مطرح کردیم، مرکز هنرهای نمایشی کمک هزینه‌ها را کم کرد. دست کم این پول را به تماشاگر به‌عنوان یارانه می‌داد.

به جای این بلیت‌های گران که ما ناچاریم برای بقای خودمان در نظر بگیریم. هر چه قیمت بلیت بالاتر برود، قدرت خرید تماشاگر پایین می‌آید. بعد می‌گویند تئاتر، تماشاگر ندارد اما اگر قیمت پایین‌تر باشد، تماشاگر می‌بیند و ضرورتش را هم حس و بیش از هر چیز دیگری با آن ارتباط برقرار می‌کند. یک زنجیره است. در آن اصل قانون اساسی درباره تئاتر چیزی نوشته‌وه می‌گوییم به خیریه‌ها متعلق می‌گیرد اما آن اصل می‌توانست شامل حال تئاتر هم بشود و تئاتر هم رشد کند.

■ مدتی که در رشت فعالیت می‌کردید، حمایت‌های داشتید؟

حمایتگرمان، تماشاگران بودند و دیگرانی که توانستند سالن را ببندند به بهانه اینکه همسایه‌ای به خاطر پارکینگ، شکایت کرده اما داستان این بود که چرا یک غیر رشتی باید در رشت پول دربیاورد و ما نتوانیم. سالن را گرفتند و هیچ کاری هم با آن نکردند. متأسفانه کوه‌نگری جلوی پیشرفت در خارج از تهران را گرفته. همان جایی که ما احیا کردیم، مرده بود و سالن اصلی‌شان هم نبود. اصلاً کسی از آن استفاده نمی‌کرد و به بهترین سالن رشت تبدیل شد ولی از دست رفت چون کار فرهنگی در سیاست‌ها نیست و بخصوص در شهرهای دیگر نمی‌گذارد. این است که بهانه می‌سازند که همسایه اعتراض کرد. اینقدر دقیق شده‌ایم که با اعتراض یک همسایه، یک تئاتر بسته شود. همه خواهان آن تئاتر بودند. دست کم یک نفر از ما حمایت کردند هزار نفر به یک نفر. فقط آمیودام هیچ که از مسئولان آنجا درباره فرهنگ صحبت نکنند چون می‌توانستند خیلی کارها بکنند که نکردند. اگر الان صحبت کنند، حتماً می‌خواهند رأی جمع کنند.

■ ولی بچه‌هایشان کلی کار اجرا کردند و فعال شدند...

هنرجویان زیادی داشتیم که کلی تجربه به دست آوردند. افراد بسیار آرا شغل شدند و درآمد کسب کردند. حتی اگر آنجا را به یک آدم بومی می‌دادند و فعالیت‌های ادامه پیدا می‌کرد، دلم نمی‌سوخت ولی الان یک مکان مرده است.

■ این تجربه شما را از تجربه‌های مشابه در دیگر شهرها درس نمی‌دهد؟

نه. چون این جور شکست‌ها رانمی‌فهمم و می‌گویم باید ادامه دهیم. از بچگی در همین بجران‌ها بزرگ شده و یاد گرفته‌ایم که مدام باید از این فرصت‌ها استفاده کنیم و به نفع نشان دهیم کار، شدنی است. تنها چیزی که در زندگی نفهمیدم این است که بگویم نشد. بالاخره می‌شود. اگر نتوانستیم انجام دهیم، راهش را پیدا نکرده‌ایم یا بلد نیستیم ولی شدند است. دنیای می‌چرخد.

■ به گروه برگردیم. گفتید در حال بازگتری هستید. به نتیجه‌ای هم رسیده‌اید؟ ایده‌هایی دارید که در این دوران قابل اجرا باشد؟ شاید برای یک سالن فرضی یکسری از ایده‌هایمان را اجرا کنم به‌عنوان یک نمونه. سالن «موج نو» را به یاد دارید. قبول دارید سالن خوبی بود و داشت درست پیش می‌رفت، خارج از بحث سلیقه ولی آن را هم بستند. باید نشان دهیم که هر سالنی که پر شد، الزاماً موفق نیست چون همه جور و با عروسی هم می‌توان سالن را پر کرد. پس پر شدن ملاک نیست. داشتن برنامه در یک سالن، مهم است. داریم به اینها فکر می‌کنیم.